



بازگشت ترامپ، تحولات در منطقه، و بین‌یست جمهوری اسلامی!



شورای مرکزی حزب چپ ایران

بازگشت ترامپ

۱- با بازگشت ترامپ به کاخ سفید، جهان با آمریکای دیگری روبه‌رو است. ترامپ با شعار «آمریکا، نخست» به میدان آمده و برای تحقق آن مرزی ندارد، هیچ قانونی را که با خواست وی انطباق نداشته باشد بر نمی‌تابد؛ تصاحب مناطقی از جهان، با توسل به زور و تهدید را منتفی نمی‌داند؛ به نظر می‌رسد او به دوران کلونیالیسم برگشته‌است. برای تصاحب گروئنلند، معادن اوکراین یا الحاق کانادا به آمریکا، تغییر نام خلیج مکزیک، و بازپس گرفتن کانال پاناما، فرمان پشت فرمان صادر می‌کند. ترامپ هم‌چنین، جنگ اقتصادی با رقیب، همسایگان و حتی با متحدان آمریکا را در دستور قرار داده‌است. او می‌خواهد بر سر همه چیز چانه‌زنی و معامله کند و بر آن است که به هر قیمت امتیازاتی به نفع آمریکا به دست آورد.

دور دوم ریاست جمهوری ترامپ، با توجه به نقش اقتصادی، سیاسی و نظامی این کشور در جهان، تاثیراتی فراتر از خود ایالات متحده، در سطح جهان دارد. از این منظر نیز بازگشت ترامپ چرخشی است با تبعاتی دامنه‌دار که تحولات دهه‌ی هفتاد و آغاز دهه‌ی هشتاد میلادی در قرن بیستم را تداعی می‌کند که با روی کار آمدن رونالد ریگان در آمریکا قوت گرفت و نتولیرالیسم به گرایش غالب سرمایه‌داری جهانی تبدیل شد؛ مرزهای سرمایه‌داری را گسترش داد؛ با شعار دولت کوچک‌تر و مقررات‌زدائی، سلطه‌ی مطلق بازار آزاد را حاکم کرد؛ مرزهای ملی و دولت ملی را عملاً فروریخت و با برداشتن موانع باقیمانده، راه را برای استیلای شرکت‌ها، کارتل‌ها و تراست‌های چند ملیتی بر اقتصاد جهان و کنترل آن هموار کرد. تمرکز ثروت و قدرت در دست قشر کوچکی از افراد و افزایش نجومی فاصله‌ی فقر و ثروت در اکثر جوامع از تبعات این روند بود.

اکنون با بازگشت ترامپ نوعی ناسیونالیسم، پوپولیسم راست توام با گرایش توتالیتاریستی خودنمایی می‌کند. اولیگارش‌ها و میلیاردرها، دولت را رسماً تسخیر کرده‌اند. راست افراطی و توتالیتر پیش از ترامپ هم، در بسیاری از کشورهای اروپائی به یک گرایش قدرتمند و گاه حاکم در برخی از کشورها تبدیل شده است. بازگشت ترامپ و فرامین آن، نشانگر استیلائی چنین گرایشی در راس بزرگ‌ترین قدرت سرمایه‌داری جهان است. ترامپ چهره‌ی امپریالیستی آمریکا را بدون هیچ پرده‌ای به نمایش گذاشته است.

۲- ترامپ و ترامپیسم، یک حادثه‌ی غیر مترقبه و رخدادی زودگذر نیست، بلکه ریشه در سیر تحولات سرمایه‌داری دارد. دولت ترامپ، دولت مولتی میلیاردرها و کارتل‌های بزرگ است و طرفه این که با رای مردم عاصی از نظام حاکم بر جهان و تحت سلطه‌ی این میلیاردرها و کارتل‌ها هم، انتخاب شده است. اما این امر به معنی این نیست که دیگر دولت‌های آمریکا، دولت‌های کاملاً متفاوتی بوده‌اند؛ برخی عناصر اصلی سیاست‌های ترامپ، در دیگر دولت‌های آمریکا هم مطرح بوده است، طبعاً آن‌ها روش‌های متفاوتی در پیشبرد اهداف خود داشته‌اند.

بازگشت ترامپ و حمایت آشکار او از احزاب دست راستی در کشورهای دیگر به خصوص در کشورهای اروپای غربی، بحران دموکراسی‌های لیبرال غربی را تشدید کرده، نیروهای سیاسی و مدنی را با چالش‌های جدیدی مواجه ساخته است. اکنون در اکثر کشورهای غربی احزابی با گرایش آشکار فاشیستی و راست افراطی تقویت شده‌اند. زمینه‌ی تقویت این نوع گرایش‌ها، وجود بحران‌های حاکم بر نظام‌های اقتصادی و سیاسی این کشورهاست. پایگاه اصلی رای این احزاب، هم‌چون حزب جمهوریخواه ترامپ، عموماً توده‌های ناراضی و زحمتکشی هستند که به نظام حاکم و احزاب سیاسی سنتی اعم از چپ و راست اعتمادی ندارند.

۳- دولت ترامپ، با شعار بازگرداندن عظمت آمریکا، آشکارا اذعان دارد که عظمت آمریکا رو به افول است. جهان به سوی چند قطبی شدن می‌رود. شکل‌گیری قطب‌های جدید، هژمونی یگانه‌ی آمریکا در میان متحدان خود را هم، به چالش کشیده است. اما «آمریکا، نخست» ترامپ یا خشونت‌ی که در اجرای آن به کار می‌رود، ممکن است در کوتاه مدت بتواند با تحمیل برخی سیاست‌های آمریکا به دیگران همراه با موفقیت نسبی باشد، اما در میان مدت قابلیت تحقق اندکی دارد. هزینه‌ی قلدری‌های ترامپ در جهانی که بیش از پیش به سوی چندقطبی شدن می‌رود و قدرت‌های اقتصادی و سیاسی متعددی مانند چین، هند و ... سر بر آورده‌اند و نقش برجسته و چه بسا قدرتمندی در آینده‌ی جهان خواهند داشت، «آمریکا، نخست» می‌تواند آغاز اضمحلال هژمونی تکنونی آمریکا هم باشد. سال‌هاست که تلاش برای جایگزینی دلار با ارزهای دیگر و بسیاری از ابزارهای ایجاد هژمونی‌های متفاوت و جایگزین کلید خورده است. رای‌گیری در مورد اوکراین در سازمان ملل، با توجه به سیاست جدید ترامپ در قبال این جنگ، درگیری لفظی او با ولادیمیر زلنسکی رئیس‌جمهور اوکراین در کاخ سفید، موضع او در قبال روسیه، به لحاظ عملی هم متحدان آمریکا را در برابر انتخابی دیگر قرار داده است و فکر استقلال از آمریکا را تقویت کرده است.

تحولات در منطقه

۴- منطقه‌ی خاورمیانه بعد از حمله‌ی ۷ اکتبر ۲۰۲۳ حماس به اسرائیل و جنگ اسرائیل علیه حماس در غزه، دگرگون گشته است. غزه ویران شده و بیش از ۴۸ هزار فلسطینی قتل عام شده‌اند. اکنون آتش بس برقرار شده، اما سرنوشت غزه هنوز هم معلوم نیست. دونالد ترامپ هم‌سو با بنیامین نتانیا‌هو، به فکر ادامه‌ی تخریب کامل غزه، تکمیل کار دولت دست راستی اسرائیل و اخراج فلسطینی‌ها به مصر و اردن و ایجاد منطقه‌ی تفریحی و توریستی در ویرانه‌های این بخش از سرزمین فلسطین است. راه حل دو دولت که در آغاز درگیری‌ها مورد تأکید اکثر کشورهای جهان از جمله آمریکا بود، اکنون با توجه به موضع دولت وقت اسرائیل و حامی اصلی آن دولت ترامپ، باز هم به سایه رفته است. دولت خودگردان فلسطین بیش از پیش تضعیف شده است. شکاف بین این دولت و حماس، عملاً امکان تأثیرگذاری در مسائل مربوط به آینده‌ی فلسطین و رابطه‌ی آن با اسرائیل را محدود کرده است. راه حل «صلح ابراهیم» ترامپ که با حذف فلسطینی‌ها و نمایندگان سیاسی آن‌ها از روند صلح آغاز شده بود، می‌تواند دوباره تحت فشار ترامپ از سر گرفته شود. تخریب کامل غزه، تجاوزهای آشکار به حقوق فلسطینی‌ها در کرانه‌ی غربی رود اردن و ورود دوباره‌ی تانک‌های ارتش اسرائیل به این منطقه بعد از دو دهه، نشانه‌ی دیگری از دور زدن راه حل‌ها برای صلح بین دو دولت، توسط دولت فعلی اسرائیل است.

۵- حمله‌ی اسرائیل به لبنان در بحبوحه‌ی جنگ غزه، قتل و کشتار رهبران حزب‌الله و دست آخر وادار کردن دولت لبنان و حزب الله به پذیرش شروط اسرائیل و متحدان غربی آن، موقعیت حزب الله و به طریق اولی دخالت جمهوری اسلامی در امور داخلی لبنان را محدودتر کرد. بر این بستر هم امکان انتخاب رئیس‌جمهور و تشکیل دولت جدید در لبنان امکانپذیر شد. اما هنوز هم دولت اسرائیل و هم حزب الله علیرغم آتش‌بس شاخ و شانه کشیدن به همدیگر را ادامه می‌دهند و آتش بس کنونی هم چنان شکننده است.

۶- با سقوط دولت اسد توسط گروه «تحریر شام» توازن قوا در منطقه ورق دیگری خورده است. فاجعه‌ی کشتار اخیر در طرطوس، جبله و لاذقیه در سواحل سوریه توسط نیروهای دولت جدید نشان داد که جهان با فاجعه دیگری در سوریه مواجه است. تحریر شام و رهبران آن که از سال ۲۰۱۷ در «ادلیب» حکومت می‌کردند، با هم سو کردن گروه‌های مختلف جهادی و با پشتیبانی ترکیه، در یک اقدام برق‌آسا، توانستند در عرض چند روز رژیم اسد را سرنگون کنند. رهبر این گروه با سابقه‌ی همراهی با دولت اسلامی (داعش) و القاعده و تجربه‌ی حکومت این گروه در ادلیب، حاکم اصلی سوریه شده است. تحریر شام و رهبر آن احمد الشرع اکنون عملاً حکومت مرکزی در دمشق را در دست دارند. کشتار اخیر نشان داد که اقدام آن‌ها برای برگزاری یک نشست با متحدان خود تحت عنوان نشست «ملی» چه خواب‌هایی برای سوریه دیده‌اند. غایب اصلی نشست «ملی» این گروه، نیروهای کرد و متحدان آن‌ها در شمال سوریه بودند که یک سوم خاک سوریه را کنترل می‌کنند و نیروی اصلی در شکست دادن و برچیدن بساط دولت اسلامی در سوریه هستند. هم‌چنین دروزی‌ها و علوی‌ها دو گروه دیگر ائتیمی و مذهبی مهم در سوریه در نشست دولت تحریر شام نماینده‌ای نداشتند. همین هم پیش‌بینی آینده‌ی تحولات در سوریه را دشوار می‌کند. کشتار اخیر هشدار می‌دهد که همه بود و توافق با نیروهای کرد و متحدان آن‌ها، گامی درست در جهت به رسمیت شناختن تنوع سیاسی، مذهبی و ائتیمی در سوریه است. اما تا زمانی که مفاد این توافق‌نامه در عمل به اجرا در نیامده است، به سختی می‌توان از آن به عنوان یک دستاورد در جهت مصالحه‌ی ملی در سوریه نام برد. هنوز سایه‌ی شوم جنگ و کشتار در این کشور قابل رویت است.

بن بست جمهوری اسلامی

۷- جنگ در غزه و تضعیف حماس، مهم‌تر از آن ضرباتی که حزب الله متحمل شد و دست آخر سقوط رژیم اسد، مهم‌ترین متحد جمهوری اسلامی در منطقه، «محور مقاومت» جمهوری اسلامی را مختل ساخت و سیاست «عمق استراتژیک» آن هم عملاً از هم پاشید و همه‌ی هزینه‌هایی که صرف چنین سیاستی شده بود، روی دست کشور ماند. هم‌چنین، جمهوری اسلامی اگرچه تلاش کرد با دو حمله‌ی موشکی نمایشی به اسرائیل زرادخانه‌ی خود را به رخ بکشد، اما وعده‌ی حمله سوم آن در پاسخ به اسرائیل در حد همان وعده باقی ماند و با تغییر دولت در آمریکا، عملاً فتیله‌ی رجزخوانی‌های رژیم در این مورد هم پائین کشیده شد. سرنوشت اسد نشان داد که خود جمهوری اسلامی هم که فقط با اتکا به سرکوب بر سر قدرت مانده است، می‌تواند سرنوشت مشابهی پیدا کند.

۸- بعد از بازگشت ترامپ، «فشار حداکثری» او، جمهوری اسلامی را در تنگنای بیشتری قرار داده است. جمهوری اسلامی قبل از آمدن ترامپ هم با توجه به تحولات منطقه و بحران‌های دامنه‌دار اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در داخل، موقعیت مناسبی نداشت، اکنون با آمدن ترامپ عملاً در گردابی دیگر گرفتار شده است. زمزمه‌ی مذاکره با ترامپ، چراغ سبز اولیه‌ی خامنه‌ای به آن، نشان‌دهنده‌ی تلاش برای برون‌رفت از این وضعیت بود، اما خیلی زود مذاکره دوباره ممنوع شد. یکی از دلایل عقب‌نشینی می‌تواند شرط و شروط آمریکا باشد که ابعاد آن هنوز روشن نیست. از طرف دیگر، پذیرش مذاکره با آمریکا با توجه به رجزخوانی‌های تاکنونی خامنه‌ای، می‌تواند اعلام ورشکستگی دیگری بعد از شکست «محور مقاومت» باشد. هنوز هم در قاموس خامنه‌ای «مذاکره با آمریکا، هوشمندانه، عاقلانه و شرافتمندانه نیست و تاثیری در رفع مشکلات کشور ندارد». اما اولین تاثیر رد مذاکره از سوی او، قبل از همه در افزایش بهای دلار در بازار تهران به رقمی حدود ۹۳ هزار تومان است که قیمت مایحتاج عمومی مردم هم در اثر آن به شدت گرانتر می‌شود.

۹- پایان دادن به تحریم‌های اقتصادی و انزوای سیاسی کشور، بدون مذاکره با آمریکا و توافق بر سر موضوعات مورد اختلاف، امکان‌پذیر نیست. امتناع از مذاکره‌ی مستقیم با آمریکا عملاً کشور ما را منزوی و در معرض تحریم‌های کمرشکن اقتصادی و تهدید نظامی و جنگ قرار داده است. ادامه‌ی این وضعیت می‌تواند خسارت‌های اقتصادی و سیاسی جبران‌ناپذیر بیشتری را بر کشور تحمیل کند. هر روز که این وضعیت ادامه پیدا می‌کند، فرصت‌های بیشتری برای برون‌رفت از وضعیت فلاکت‌بار کنونی برای کشور و اقتصاد آن از دست می‌روند و سطح زندگی مردم بیشتر تنزل پیدا می‌کند. خطر دیگر این است که دولت‌های اروپائی طی چند ماه آینده، مکانیسم ماشه در برجام را فعال کنند و تحریم‌های سازمان ملل هم دوباره احیا شوند. راه برون‌رفت از این وضعیت علیرغم موضع جمهوری اسلامی، بازگشت بر سر میز مذاکره و حرکت در جهت عادی سازی مناسبات با کشورهای دیگر است.

۱۰- اوضاع داخلی در کشور بهتر از مناسبات با جهان نیست. بحران اقتصادی هر روز که می‌گذرد حادث‌تر و بغرنج‌تر می‌شود. ناکارآمدی دستگاه دولتی، عرصه‌ی مانور جمهوری اسلامی را محدودتر از پیش می‌سازد. اکثریت جمعیت کشور در زیر خط فقر زندگی می‌کنند. بیکاری و گرانی بیداد می‌کند. روزی نیست که مردم برای بهبود شرایط زیست خود به خیابان نیایند و اعتراض و اعتصاب نکنند. دیگر تهیه نان خالی هم با دستمزدهایی که همه روزه ارزش شان کمتر می‌شود، برای کارگران و حقوق‌بگیران

دشواری می‌شود. مسئله‌ی مسکن بخش بزرگی از درآمد مردم را می‌بلعد. بی‌خانمانی، کارتن‌خوابی و گورخوابی، روز به روز بیشتر می‌شود. تامین زندگی روزمره برای بسیاری از مردم دشوارتر و تهیه‌ی برخی اقلام مانند گوشت برای اکثر مردم غیر ممکن شده‌است. نگاهی به ردیف‌های بودجه‌ی سال آینده‌ی دولت نشان می‌دهد که نیازهای مردم در برنامه‌ریزی‌های رژیم جانی ندارند. اولویت بودجه‌ی امسال دولت کنونی، قبل از همه سه برابر کردن بودجه‌ی نیروهای نظامی و امنیتی و اختصاص بخش بزرگی از منابع کشور به نهادهای مذهبی و ایدئولوژیک است. امسال هم بودجه‌ی نهادهای تبلیغاتی و انگلی رژیم هم‌چون شورای عالی حوزه‌های علمیه، مرکز خدمات حوزه‌ی علمیه و غیره ... میلیاردها تومان افزایش یافته است. اما در همین بودجه، وقتی که نوبت به افزایش حقوق کارمندان می‌رسد، تنها ۲۰ درصد افزایش پیش‌بینی شده‌است و این در حالی است که تورم رسمی کشور حدود ۴۰ درصد است. در کنار تمامی این نابسامانی‌ها، روند «فرار مغزها» تشدید شده‌است و بسیاری از متخصصین در رشته‌های مختلف، زندگی در غربت را به ماندن در کشور و تحمل فشارها و محدودیت‌های متعدد ترجیح می‌دهند و کشور را ترک می‌کنند.

۱۱- اکنون به جرات می‌توان اذعان کرد که بخش بسیار بزرگی از مردم مخالف ادامه‌ی حاکمیت جمهوری اسلامی هستند و دیگر آمیدی به تغییر در این رژیم ندارند. تحریم انتخابات ریاست جمهوری رژیم بازتاب واضحی از این واقعیت بود. از طرف دیگر جمهوری اسلامی در واقع امر هم به یک نظام رو به زوال تبدیل شده‌است. دولت جمهوری اسلامی کارائی خود را به عنوان یک دولت از دست داده‌است. تقسیم اختیارات در بین کانون‌های مختلف کارائی دولت را نه فقط کاهش داده، زوال آن را تسریع نموده و کل این نظام را به یک شبکه‌ی فاسد و رانت‌خوار تبدیل کرده‌است. نفرت عمومی از این نظام امکان برونرفت از این وضعیت را از بین برده، هرگونه اصلاح و عقب‌نشینی در درون حکومت از سوی کارگزاران آن هم نوعی شکست تلقی می‌شود و همین هراس، ساختار قدرت را مثل موربانه از درون ویران کرده‌است.

۱۲- جنبش‌های مردمی و تازه‌ترین آن‌ها جنبش «زن، زندگی، آزادی» نشان داد که در بطن جامعه‌ی ما پتانسیل عظیمی برای تغییر نهفته‌است. مصاف برای تغییر، تاریخی به درازای عمر جمهوری اسلامی دارد و مراحل مختلفی را در تکوین خود پشت سر گذاشته‌است. اما این کشمکش طی سال‌های اخیر، اساس جمهوری اسلامی را زیر سوال برده و توازن جدیدی را بین حکومت و مردم ایجاد کرده‌است. اگر به روند شکل‌گیری جنبش‌های مردمی دقت کنیم، با توجه به سیر این جنبش‌ها، قطعاً برآمدهای محتمل آینده، بسیار فراگیرتر و قدرتمندتر خواهند بود. عقب‌نشینی‌های جمهوری اسلامی در این یا آن مورد، از جمله در تعلیق قانون «حجاب و عفاف» یا لغو فیلترینگ، نشان‌دهنده‌ی هراس رژیم از برانگیختن خشم مردم و بیان عجز و ناتوانی حکومت در پیشبرد سیاست‌های تاکتونی خود است. چاره‌جویی‌ها در درون حکومت و حاشیه‌های آن، اکنون دیگر از حد بحث در مورد تغییر مهره‌ها، تدارک برای بعد از خامنه‌ای و جانشینی عبور کرده، به نوعی کنار گذاشتن خود رهبر هم مطرح می‌شود. اگر سال‌ها پیش درخواست استعفای خامنه‌ای از بیرون داده می‌شد، الان در درون حکومت هم کم‌نیستند صداهائی که کارنامه‌ی خامنه‌ای را به نقد کشیده، خواستار کنار رفتن او می‌شوند و ادامه‌ی وضعیت کنونی را غیر ممکن می‌دانند.

۱۳- خلاء بزرگی که در جنبش ایران وجود دارد، خلاء وجود یک اپوزیسیون تاثیرگذار است. هر بار که جنبش مردم در ایران اوج می‌گیرد، درون اپوزیسیون هم جنب و جوش گسترده‌تر می‌شود، پلاتفرم‌ها، طرح‌ها و نقشه‌ها ارائه می‌شوند، اما اراده‌ای که بتواند در هماهنگی با جنبش‌های مردمی گامی به سوی آینده بردارد و چشم‌انداز جدیدی را در برابر جامعه باز کند، ایجاد نمی‌شود. ما برای ایجاد ثقلی از جمهوری خواهان تلاش می‌کنیم، در عین حال، برای باوریم که هیچ‌کدام از نحله‌های فعال اپوزیسیون جمهوریخواه و دموکراتیک به تنهایی قادر به ایجاد نیروی آلترناتیو نیستند، اما ایجاد آلترناتیوی متشکل از نیروهای جمهوریخواه و دموکراتیک ناممکن نیست. زمینه‌ها، ظرفیت‌ها و مشترکات بسیاری برای هماهنگی در درون اپوزیسیون در جهت تشکیل نیروی آلترناتیو وجود دارند که باید برای نزدیکی و هماهنگی آنان تلاش‌ها را بیشتر کرد. وجود یک اپوزیسیون متحد و متعهد به مردم و پای‌بند به آزادی و دموکراسی یکی از نیازهای اصلی جنبش برای مواجهه و برانداختن جمهوری اسلامی و استقرار ساختار سیاسی دموکراتیک، سکولار و متکی به اراده‌ی مردم است.

مردم عزم خود را برای برانداختن جمهوری اسلامی و ایجاد تحولات بنیادین بارها آشکار ساخته‌اند. اینک نوبت اپوزیسیون است.

شورای مرکزی حزب چپ ایران

۲۵ اسفند ۱۴۰۳ - ۱۵ مارس ۲۰۲۵

